

اجتماعی شدن در جهان امروز

دکتر محمدحسین روانبخش*

چکیده:

در این مقاله نخست فرق موجود میان معلم و مربی و نیز مفهوم تربیت با تعلیم را مشخص ساخته و به این موضوع که تربیت ویژه جماد و نبات و حیوان و انسان بوده ولی تعلیم مخصوص انسان و حیوان می‌باشد و مستلزم دخالت اراده‌ی موجودات برای پذیرش این امر است، اشاره نموده‌ایم. سپس انواع تعلیم و تربیت را ذکر کرده و یادآوری کرده‌ایم که مدرسه با وجود دارا بودن برنامه‌ریزی منظم درسی و تعلیمی و با وجود آن که می‌تواند دانش‌آموز را در مسیر معین و مشخص حتی مفید هدایت کند ولی اغلب به علت تحمیلی بودن برنامه‌ها و آموزه‌های رسمی‌اش، نوعی بی‌زاری و حتی نفرت برای کودک فراهم می‌آورد، در نتیجه کودک به سوی تعلیم غیر عمدی کشیده می‌شود و قسمت بزرگی از شخصیت او در بیرون از مدرسه و محیط علمی پی‌ریزی می‌شود. سپس به تاثیر وراثت و محیط در حیات فرد پرداخته و به این نتیجه رسیده‌ایم که انسان اگر چه زمینه پذیرش را به صورت منش از والدین به ارث می‌برد ولی آنچه به احتمال زیاد سرنوشت این پذیرش را تعیین خواهد کرد محیط است، یعنی محیط می‌تواند استعداد درونی شخص را کاملاً بگوید یا آن را شکوفاتر سازد. در این مقاله به این مطلب نیز اشاره کرده‌ایم که برنامه‌ریزی تربیتی خانواده و مدرسه باید همسو باشند تا کودک در میان دو برنامه‌ریزی متناقض قرار نگیرد و آواره و سرگردان نگردد و والدین و معلم را دشمن خود تلقی نکند و در خاتمه پیشنهاد نموده‌ایم برای آن که زحمات این دو کانون بی‌اثر نباشد بهتر است دانشگاه در این میان دخالت کند و این مأموریت را با تحویل والدین فهمیده و دراک به خانواده‌ها و معلمان آگاه و بینا به مدارس انجام دهد. در دنیای امروز برای بار آوردن کودکان و نوجوانان حتی جوانان ورزیده، همه اصناف و همه طبقات و

اعضا، جامعه باید مدرک دانشگاهی داشته باشند یا دست کم در دوره‌ی آموزشی کوتاه‌مدت یا درازمدت دانشگاهی که برنامه‌ای برابر داشته باشند شرکت کنند.

واژه‌های کلیدی

آموزش و پرورش، وراثت، محیط، معلمین آگاه، دانشگاه و جامعه

مقدمه

نوزاد انسان برای آن که بتواند، به یک موجود انسانی کامل، تغییر شکل یابد و مهارت‌های لازم برای مشارکت مؤثر و فعال، در زندگی اجتماعی را به دست آورد، باید کلیه الگوهای موجود از قبیل، هنجارها، ارزش‌ها، مهارت‌ها، عقاید و همچنین الگوهای فکر و عمل را که برای زندگی اجتماعی لازم است، بیاموزد و هر جامعه برای آن که پایدار بماند باید این الگوها را از نسل قدیم به نسل جدید انتقال دهد و اگر در این زمینه نتواند موفق شود شخصیت خود را از دست می‌دهد و دیر یا زود محکوم به شکست و زوال خواهد بود.

عواملی که می‌توانند در نیل به این هدف نقش مهمی بازی کنند عبارتند از: خانواده و مدرسه، گروه همسالان و وسایل ارتباط جمعی. اگر چه خانواده با تمام توان خود به صورت مستقیم و غیرمستقیم، برای اجتماعی کردن کودک و همنوایی او با اخلاق‌ها و رفتارهای جامعه، کوشش دارد ولی مدرسه، همزمان، با کوشش برای انتقال دانش‌ها و مهارت‌های فنی و حرفه‌ای به کودکان و نوجوانان و جوانان، دانش‌آموزان را به صورت مواد خام وارد سیستم خود کرده و پس از یک سلسله فعل و انفعالات با انتقال ارزش‌ها، هنجارها و نگرش‌های اجتماعی به آنان، به صورت یک محصول پخته شده بیرون می‌دهد. ولی باید توجه کرد اگر این عمل مدرسه با تربیت خانوادگی سازگار نبوده و جهت یکسانی نداشته باشد فقط تأثیر آن را باید در آموزشگاه انتظار داشت و به محض خروج از مدرسه، تغییر کامل آن را به سمت دیگر حتی مخالف مدرسه باید مشاهده کرد و محصولاتی سرگردان که نه، می‌توان سوزاند و نه، می‌توان دور ریخت را در برابر خود پیدا کرد. اگر تناقض‌های پرورشی موجود، میان این دو مرکز آدم‌سازی، با طرح و روشی سنجیده حل نشود و اگر اهداف خانه و مدرسه با هم نسازند جامعه، عمر نسل جوان خود را به هدر خواهد داد، و حتی دشمنان قوی و کینه‌توز برای خود ایجاد خواهد

کرد. پس باید بی‌رسیم؛ برای درمان این درد شدید و رفع این نقیصه بزرگ چه باید کرد؟ پاسخ را در متن این مقاله پیدا خواهیم کرد...

قبل از آغاز سخن، به دو نکته زیر اشاره می‌کنیم:

۱- منظور از مدرسه، محلی است که فردی به نام معلم یا آموزگار، عده‌ای را که نیازمند راهنمایی در زندگی هستند، با یک هدف معین، با یک برنامه‌ی از پیش ساخته شده، با یک روش از پیش تنظیم‌شده و در یک فضای محدود، تعلیم دهد. بنابراین کلمه‌ی مدرسه، تمام مؤسسات آموزشی، اعم از دبستان، دبیرستان، آموزش‌های شبانه، کلاس‌های دوره‌ای، تکدرس و حتی زبان‌های خارجی را نیز دربرمی‌گیرد.

۲- دومین نکته این است فن معلمی با مربی‌گری و کار تعلیم با تربیت، یکسان نیستند و معانی گوناگونی به خود می‌گیرند (کاظم‌زاده ایرانشهر، ۱۳۶۹، ص ۲).

بدین ترتیب، معلم کسی است که نادانی ما را تقلیل دهد و در این مسیر، ما را از مجهولات به سوی معلومات بکشاند در حالی که مربی کسی است که کلیه استعدادها و نیروهای ثمربخش انسانی را که در نهاد هر کس موجود است بیدار کرده و با هم هماهنگ سازد و صورت‌پذیر کند. با این نظر که همه کس مستعد است و هر کس در زمینه‌ای مهارت و قابلیت دارد، فقط مربی باید سعی کند که یک انسان در همه‌ی احوال، با خویشتن خویش هماهنگ گردد و آنچه را که در امکان تربیت دارد از قوه به فعل آورد (رهنا، ۱۳۵۱، ص ۱۳۳). پس بدین‌سان، تربیت با تعلیم، تفاوت کلی پیدا می‌کند، یعنی معنای تربیت وسیع‌تر از تعلیم است و حوزه‌ی تربیت فضای بازتری را اقتضا می‌کند و تعلیم را به محیط و معنای ویژه‌ای وادار و محدود می‌سازد. زیرا تربیت یا پرورش، شامل جماد، نبات، حیوان و انسان است، در حالی که، تعلیم مخصوص انسان و حیوان و حتی از یک نقطه‌نظر، فقط ویژه انسان است، چرا که برای تعلیم، وجود یک یادگیرنده که دارای نیروی تفکر، اراده و حافظه باشد، ضروری می‌نماید. در حالی که در حیوان غریزه وجود دارد و با یادگیری، نمی‌توان آن را تغییر داد. یعنی اگر چه تربیت در حیوانات که دارای جامعه‌ای به صورت انسان‌ها نیستند وجود دارد به طوری که مثلاً پرنده، به جوجه‌های خود، پریدن و دانه چیدن یاد می‌دهد ولی این نوع تربیت، بیشتر جنبه‌ی زیستی داشته و غریزه در آن به کار گرفته می‌شود، بدین جهت روش حیات حیوانی از آغاز خلقت تاکنون یکسان و یکنواخت بوده

و کمترین تحولی در آن روی نداده است. می‌توان گفت؛ غریزه در حیوان، یک شکل ابتدائی قوه‌ی ادراک انسانی است ولی نه به معنای روان‌شناختی و علمی آن. (عسگریان، ۱۳۵۹، ص ۳۶).

سال‌ها پیش دانشمندی از شوروی نوشته بود: من ضبط‌صوت‌های بسیار ریزی، از یک فلز مقاوم و محکم که عیناً شکل دانه گندم و جو را دارد، ساخته‌ام و آنها را با گندم و جو واقعی قاطی کرده و به جلو مرغ و خروس ریختم. این حیوانات، آن ضبط‌ها را همراه دانه‌های گندم و جو صرف کردند و با آن که سنگ‌دان این حیوانات به اصطلاح، سنگ را هم حل می‌کند ولی جنس ویژه فلز ضبط‌صوت‌ها، مانع حل آنها شده و همراه فضولات حیوان از بدن او خارج شدند. من این نوارها را بزرگ و به اصطلاح آگراندیسمان کرده‌ام و صدایی از آن نوارها را استخراج نموده‌ام. به طوری که گویا مرغ و خروس چیزهایی می‌گویند و خروس در دلدل‌های نهفته‌ای با مرغان دارد و قول داده بود که پس از برگزاری جشن یکصدمین سال تولدش، با کشف الفبای صحبت مرغان، به ما نشان خواهد داد که حیوانات هم با یکدیگر صحبت دارند و مثل انسان از زبان مخصوص استفاده می‌کنند. متأسفانه این دانشمند چند سال قبل درگذشت و ما را در حسرت فهم زبان مرغ و خروس باقی گذاشت (از تقریرات استاد کارشناسی ارشد، ۱۳۴۶).

می‌گویند شتر با صدای موسیقی به رقص درمی‌آید، طاووس پر می‌گشاید، سگ شکاری، شکار را با صداقت به صاحبش تحویل می‌دهد. الاغ موقعی که اشخاص نااهم‌تر از خود را می‌بیند، آهنگ صدایش عوض می‌شود و سگ با مشاهده گربه‌صفتان امروزی، ناله سر می‌دهد. ولی به عقیده روان‌شناسان، این حرکات نوعی غریزه یا به عبارت کامل‌تر، یک بازتاب شرطی است. حتی شیمیدان‌ها توانسته‌اند، به وسیله مواد شیمیایی، رنگ، شکل، و خاصیت برخی از جمادات و نباتات را تغییر دهند ولی این کار تبدیل‌ها و اصلاحات را نمی‌توان تعلیم نامید، زیرا شعور و ادراک نبات و جماد، در آن دخالتی ندارد. پس می‌توان گفت؛ جماد و نبات پذیرنده‌ی تربیت هستند ولی تعلیم نمی‌یابند و یا استعداد بازیافت تعلیم را با خود ندارند. البته تعلیم یکی از وسایل اجرای قوانین تربیت است چه برای به کار انداختن اصول و قواعد و فن تربیت، باید از تعلیم الهام گرفت. پس تربیت، شامل تعلیم نیز می‌باشد و همیشه مقدم بر این

یکی بوده است. ولی هر دو بی‌نیاز از همدیگر نیستند و کمال یکی، بسته به کمال و یاری دیگری است.

تربیت می‌تواند عمدی یا غیرعمدی، به عبارت بهتر، آگاهانه یا ناآگاهانه باشد، تردیدی نیست که مهارت برای مقابله با نیازهای پیچیده‌ی زندگی و کسب آمادگی برای استفاده از وسایل جدید، خود مستلزم توسل به تربیت عمدی است و به طوری که قبلاً اشاره شد هر جامعه‌ای، برای این تربیت عمدی نظام‌هایی می‌سازد، قواعدی پیش‌بینی می‌کند، برنامه تنظیم می‌نماید و ویژگی‌های تعلیم را به کار می‌گیرد ولی به نظر می‌آید، هیچ جامعه‌ای هنوز نمی‌تواند، با استفاده از همه عوامل عمدی مؤثر در رفتار، همان تغییراتی را که مطلوب اوست، به صورت کامل، در رفتار نسل جدید ایجاد کند. چرا؟ چون اگر مدرسه نوجوان و جوان را در ساعات محدودی از شبانه‌روز، در اختیار دارد، محیط اجتماعی در تمام این مدت، بر سراسر زندگی آنها حاکم است. مدرسه هم از جهت مدت تأثیر و هم از لحاظ محتوا و روش کاملاً محدود است و تا زمانی که بین تربیت خانوادگی و تربیت آموزشی و تربیت اجتماعی هماهنگی برقرار نشود و هر یک مکمل دیگری نگردد نمی‌تواند ضمانت اجرایی داشته باشد. و به هدف اساسی خود برسد (رهنما، ۱۳۵۱، ص ۱۲).

مخصوصاً که محیط زندگی (چه خانواده و چه جامعه) گسترده‌تر و نامحدودتر است و همیشه به صورت ممتد و مستمر، در همه‌ی ساعات شبانه‌روز، در همه ایام عمر، به وجود و وجدان افراد تأثیر کرده و به آنها شکل می‌بخشد.

سریل بارت، یکی از بزرگ‌ترین محققان روانشناسی، درباره‌ی تربیت اظهار می‌دارد که شخصیت انسان تحت نفوذ مخصوصاً دو عامل اساسی است:

۱- عامل وراثت

۲- عامل محیطی: و آن که قسمت وسیعی از تربیت را برعهده می‌گیرد، عامل محیطی است که خود شامل دو قسمت است:

الف- عوامل داخلی که خانواده خاستگاه آن است و اهم آنها عبارتند از: ۱- وضع اقتصادی خانواده، که نشانه آن کم یا زیاد بودن تعداد افراد خانواده و نقص یا کمال وسایل آسایش و چگونگی تغذیه اعضای آن می‌باشد ۲- روابط خانوادگی مناسب، مخصوصاً میان اعضای اصلی

آن، که می‌تواند به پیشرفت تحصیلی و شغلی و عمق عواطف کودکان، یا برعکس، سستی آن، که به از هم پاشیدن این نهاد و ناکامی و انحراف اعضاء نیز بینجامد. روابط گرم و صمیمانه والدین، کودکان را به آسایش و آرامش خاطر راهنمایی و عکس آن نیز، اضطراب و فشار روحی در آنها ایجاد خواهد کرد.

روشن است که یکی از احتیاجات اساسی روانی افراد، احساس بستگی و تعلق به گروه است. افرادی که به گروه یا دسته معینی بستگی ندارند و اغلب تنها به سر می‌برند خود را بی‌ارزش، نالایق و ناقص می‌یابند این احساس، سبب اضطراب و ناراحتی آنها بوده و گاهی ممکن است آنها را به خودکشی یا دیگرکشی وادارد (شریعتمداری، ۱۳۶۹، ص ۱۱۹).

ب- عوامل خارجی محیطی که شامل دوستان، محیط تفریح و محل کار می‌باشد. بدین ترتیب پس از خانواده که اساسی‌ترین، مؤثرترین و مهم‌ترین، نهاد اجتماعی، در تربیت افراد است، افراد فامیل، دوستان، آشنایان، همسایگان، مجالس گوناگون، کوی و برزن، بازی و تفریح، مسافرت‌ها، پارک‌ها، مساجد، نمایشگاه‌ها، تئاترها، سینماها، کوچه‌ها و خیابان‌ها، قصه‌ها و حکایت‌ها، اشعار و ضرب‌المثل‌ها، روزنامه‌ها، مجله‌ها، کتاب‌ها، رادیوها و تلویزیون‌ها، ویدئوها و ماهواره‌ها، برخوردهای سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و هنری، متعلم را هدف تهاجم خود قرار می‌دهد و او را می‌فشارد (قرائی مقدم، ۱۳۷۳، ص ۱۹). پس محیط زندگی، مادر تعلیم و تربیت و مکمل و راهنمای تعلیمات مدرسه‌ای می‌باشد. به طوری که جامعه می‌تواند برنامه‌های تربیتی و تعلیمی مدرسه را جهت دهد و حتی عوض کند. محیط زندگی ممکن است سازنده و آموزنده باشد و در جهت مطلوب، به سیر خود ادامه دهد یا بدبختی را به افراد جامعه به ارمغان آورد یعنی بدآموز و منحرف‌کننده باشد. محیط ممکن است اثر تربیت مدرسه‌ای را تایید و تقویت کند و یا به صورت عامل مقاوم و احتمالاً مخرب هم خود را نشان دهد. برنامه‌های تربیتی مدرسه، بیشتر، نظری است که با فرضیه‌های ذهنی تنظیم یافته‌اند که بسا امکانات اجرایی هم ندارند و اگر بخواهند عملی شوند احتمال دارد با دشواری‌هایی هم روبرو شوند و فارغ‌التحصیلان را با سرگردانی‌های غیرقابل حل مواجه کند. و او از خود سؤال کند: پدر و مادر و معلم مرا برای کدام جامعه

آماده می‌کردند؟ پس چرا از راهنمایی‌های آنها، در این جامعه کمتر چیزی می‌بینم یا اصلاً نمی‌بینم؟

در حالی که محیط زندگی، با عمل همراه است و محیطی است که انسان خود را به آن تسلیم کرده و ادامه زندگی خود را در این سازگاری می‌یابد. مدرسه با نفس‌پرستی، آزادی و حرکات دلبخواه افراد مبارزه می‌کند و آنها را در قالبی که خود، مفید تشخیص داده است، جایگزین می‌سازد در حالی که محیط زندگی، با بسیاری از خواسته‌های فرد هم‌آهنگ است چون آن علایق را هم خود محیط ایجاد کرده و رنگ خود را نیز به آن جاری ساخته است.

کودک و نوجوان در مدرسه برای اولین بار تحت نظارت مستقیم کسانی که خویشاوند او نیستند قرار می‌گیرد. او اکنون یکی از افراد گروه دانش‌آموزان است و تابع همان مقررات و انتظاراتی است که هر فرد دیگر تابع آن است، به طوری که تا بخواهد اشتباهی مرتکب شود با شماتت و ملامت آنها روبرو خواهد شد. مثلاً اگر در یک پانسیون کودکی، نامنظم غذا بخورد ده‌ها چشم به او نگاه خواهند کرد و عده‌ای هم با پوزخند و لبخند با او مواجه خواهند گردید. ولی اگر در میان خرده‌فرهنگ‌ها، رفتارهای ویژه آنها را که کاملاً مخالف فرهنگ کل جامعه است انجام دهیم نه تنها ملامت نخواهیم شد بلکه فریاد احسنت و آفرین نثارمان خواهند کرد و قیافه‌های راضی و خرسند را در برابر خود مشاهده خواهیم نمود.

می‌گویند در بسیاری از زندان‌ها، موقعی که یک زندانی که مدت زندان او تمام شده، با دوستان خود خداحافظی می‌کند، با تأثر دست به گردن به اصطلاح هم‌سلول‌های خود می‌اندازد و صدای گریه و زاری آنها بلند می‌شود. این شخص قول می‌دهد و حتی قسم می‌خورد که به زودی به میان آنها برمی‌گردد و چنین دوستان وفاداری را هرگز تنها نمی‌گذارد.

بدین جهت، اکثر انسان‌ها، از تربیت عمدی و محدودکننده فاصله گرفته و به سوی محیط تقریباً آزاد پرمی‌گشایند. مثلاً همان طوری که اشاره شد، در مدرسه، دانش‌آموز را به صداقت و امانت امر می‌کنیم و با فشار و نصیحت و عصبانیت، او را به آن طرف هدایت می‌کنیم ولی شاید تنها انتظاری که می‌توانیم از عمل خود داشته باشیم تأثیراتی است که در طی اجرای آن

در آموزشگاه) به روی دانش آموز باقی مانده و تغییراتی در آن به وجود آورد و به محض خروج از مدرسه با توجه به تربیت غیر عمدی که خواه و ناخواه در او مؤثر است ممکن است دستخوش دگرگونی گردد و حتی خشی شود. ولی اگر صداقت و همکاری و پرهیزکاری، در خود محیط باشد، خود، سازنده است و فرد خود به خود، به سوی این اعمال کشیده خواهد شد. آنهایی که در محیط امانت شناس و صداقت دار رشد کنند، خود به خود، اعتقاد و کردار به امانت داری خواهند داشت و به کسی خیانت نخواهند کرد. یعنی انسان ذاتاً پذیرنده‌ی تعلیم و تربیت غیر عمدی است، تا تربیت چارچوب سفت و سخت مدرسه و ادب تحمیلی معلم و مربی.

متأسفانه، برخی از محیطها و اجتماعات به صورتی است که انسانها را به راههای کج و انحرافی سوق می دهند و تشویق را به جای تنبیه و تنبیه را به جای تشویق، می نشانند. این جنبه نه تنها، خود مضر و مخرب است بلکه تربیت عمدی را کم اثر و حتی خشی می کند، مثلاً کسانی که به ارزش های انسانی، پای بندتر باشند، مورد تمسخر قرار می گیرند و به بی لیاقتی و بی شعوری متهم می گردند. حتی این اشخاص، خود نیز به خود کم بینی دچار می گردند و زندگی و عمر خود را که به این صورت گذرانده اند، بی معناتر و به هدر رفته تر می یابند. زیرا اکثریت مردم راهی را در پیش دارند که در انحراف غوطه ورنند و طرفداران صداقت، دشمن جامعه محسوب می شوند!

یعنی اگر محیط فاسد باشد و اکثریت، از راه انحراف، به زندگی ادامه دهند، نه تنها اقلیت صدیق پایمال می گردند بلکه اگر مدرسه در همان راه سابق باقی بماند، اثر ویژه خود را در جامعه از دست خواهد داد و نسل جدید بر سر دو راهی، سرگردان خواهد بود و به از خودباختگی و از خودبیگانگی دچار خواهد گردید. کارن هورنای روانشناس معاصر می گوید: نوجوان آمریکایی دستخوش کشاکش و ستیزه روانی است، زیرا به آنچه که تعلیم داده می شود نه تنها در جامعه برخورد نمی کند حتی عکس آن را نیز مشاهده می نماید. مثلاً جامعه آمریکایی خواهان آن است که شخص نوبالغ روی پای خود بایستند و از تکفل خانواده بیرون آیند، از طرف دیگر مدرسه از او توقع دارد که مطیع معلم و پدر و مادر باشد. مدرسه به او می گوید انسان دوست و صمیمی باشد ولی جامعه او را به فردگرایی و خودپرستی می خواند، از طرفی از او اشتراک مساعی می خواهند و در عین حال جامعه او را به سودجویی و رقابت

خشونت‌آمیز سوق می‌دهد. مدرسه از او می‌خواهد واقع‌بین و روشن‌اندیش باشد اما در جامعه به وسیله تبلیغات دروغین، او را از روشن‌بینی و واقع‌گرایی، مانع می‌شوند. جامعه به اقتضای تولید فراوان خود، نیازها و خواسته‌های او را افزایش می‌دهد، ولی وسیله کافی برای برآورد نیازها و خواسته‌های او، در اختیارش نمی‌گذارد. مدرسه از او می‌خواهد، متواضع و بردبار باشد و از سوی دیگر جامعه از او می‌خواهد که باید مطیع صرف نبوده در جای خود دست به اعتراض بزند. بالاخره در عین حال که باید بر دیگران، اعتماد کند، مواظب کارها و رفتارهای انسان‌های دیگر باشد، زیرا انسان‌ها خطرناک‌تر و منفعت‌پرست‌تر هستند. چنین محیطی، بدون شک، با اثر تربیت مدرسه‌ای، مبارزه خواهد کرد و در این میان آن که فدا خواهد شد، نسل جوان است. و البته زمانی تعلیم و تربیت می‌تواند به هدف خود برسد که نه تنها با روش سنجیده علمی تربیت خانوادگی و تربیت آموزشی را به همدیگر بسپارد بلکه تناقضات موجود میان این دو را کاملاً حل کرده باشند (آگنون، نیم‌کف، ۱۳۵۳، ص ۲۶۷).

در گفتارهای سابق خود اشاره کرده‌ایم آن که مدرسه می‌گوید و برنامه‌ریزی می‌کند، اگر محیط زندگی، از آن خالی باشد، ره به جایی نخواهد برد. مثلاً هر اندازه، در مورد ارزش راستگویی و صداقت تأکید شود، اگر خانه، مشوق نادرستی و خیانت باشد نتیجه مطلوب به دست نخواهد آمد از این رو هر اندازه معلم، در مدرسه با پند و اندرز، رابطه سیگار و سرطان صحبت کند، از مفاسد مشروبات الکلی، سخن به میان آورد، از سرگردانی و بدبختی قمار و قمارباز سخن گوید، آنجا که محیط خانواده از چنین مفاسدی استقبال کند و شب‌هایشان با کشیدن سیگار و استعمال مشروب و اوقات فراغت‌شان با قمار کردن بگذرد باید کوشش کودکان را به سوی این گونه آلودگی‌ها انتظار داشت.

بررسی‌ها و تحقیقات در محلات کثیف که از چنین خانواده‌هایی تشکیل یافته حاکی از آن است که در این محلات انواع فلج، نرمی استخوان، مرض سل، سیفلیس، روسپیگری، انحرافات شدید، امراض روانی، الکلیسم، بیکاری، خیانت، دزدی و بی‌سوادی نیز به صورت گسترده‌تری مشاهده می‌گردد. مثلاً در یک ناحیه زاغه‌نشین در ایندیانا پلیس آمریکا که فقط ۱۰ درصد جمعیت شهری را در خود جای داده بود ۲۴ درصد امراض مقاربتی، ۱۹ درصد امراض

روانی و نقص عضو و ۲۵ درصد بازداشتی و حبس‌های شهری دیده شده است. گاستون باشلارد به عنوان شاعر، کتابی تحت عنوان جنبه‌های شاعرانه نوشته و خانه را فضای خیرشیمی لقب داده است که در آن استراحت، خودیابی، آرامش و تعادل روحی، اهمیت شانس پیدا می‌کند. معلوم است که این اهداف در خانواده‌ای مصداق پیدا خواهند کرد که پدر و مادر و مسبب خانواده از مفاسد و فجایع دور باشند (حلم سرشت و دل‌پیشه، ۱۳۶۳، ص ۱۶۳).

این نکته را هم اضافه کنیم که طبق تحقیقات انجام شده، سه نوع خانواده از نظر تربیت فرزند در جهان قابل تشخیص است:

۱- خانواده نظام گسیخته:

در این خانواده‌ها، ارزش‌های متضاد و متعارض به کودکان ارائه می‌گردد و در نتیجه کودک دچار سردرگمی می‌شود، به همین جهت، بزهکاری و ناهنجاری‌های رفتاری در کودکانی که در این خانواده‌ها پرورش می‌یابند بسیار شایع است. معمولاً در این نوع خانواده‌ها، هماهنگی‌های لازم خانوادگی، میان پدر و مادر وجود ندارد، زیرا در تربیت کودک، هر کدام نغمه‌های جداگانه‌ای ساز می‌کنند.

۲- خانواده استبدادی:

در این گونه خانواده‌ها، ارزش‌ها، تحت سلطه و استبداد پدر یا مادر قرار دارد. در خانواده (پدرسالاری) پدر الگوی رفتارها و ارزش‌هاست و به عنوان بزرگ خانواده سرمشق قرار می‌گیرد در صورتی که در خانواده (مادرسالاری)، مادر نمونه رفتارها و الگوی ارزش‌هاست. در بسیاری موارد، فرد تا پایان عمر خود، تحت تأثیر همانندسازی‌های یکی از عامل فوق باقی می‌ماند (نیکزاد، ۱۳۷۱، ص ۶۵). در جوامعی که این گونه خانواده‌ها اکثریت دارند هر روز هزاران فقره جرم و جنایت به وقوع می‌پیوندند و آثار شوم این واقعیت‌های تلخ، به صورت دزدی، خرابکاری، تعرض، اخاذی، قماربازی، خشونت، فرار از مدرسه، بداخلاقی یا رفتار نامنزه، می‌خوارگی و افیون نمودار می‌شود. گروه‌های بزهکاران در آمریکا با توهین و قتل و تجاوز، در لهستان با مزاحمت به مسافران، در کانادا با وارد شدن به خانه‌های افراد و تعرض به آنها، در ناپلند با مجروح ساختن افراد ناشناس، در آرژانتین با جمع شدن در کافه‌ها و بارها و

ایجاد مباحثت به مشتریان و رهگذرها، در فلیپین با خراب‌کاری و دشمنی با علم و صنعت، در هندوستان با قاچاق مشروبات الکلی و داروهای غیرمجاز، در اسرائیل با دزدی اتومبیل، در لندن با تجمع در سالن‌های رقص‌ها و کافه‌ها و تعرض به افراد با میله‌های آهنی و چاقو، در بلژیک با کش رفتن از مغازه‌ها، در اتحاد جماهیر شوروی سابق با بدمستی و تجاوز، و در افغانستان و پاکستان با راه‌بندان قتل و غارت خودنمایی می‌کنند. در حال حاضر در جوامع مختلف شهری، متأسفانه با نمایش فیلم‌های پرخشونت و ضداخلاقی، روح سرکش جوانان را به سوی تباهی و تجاوز رهنمون می‌شوند (کوراکیوس - سی، ۱۳۵۱، ص ۳۳).

۳- اما نوع سوم خانواده به نام خانواده (انسان‌سالاری):

در این نوع خانواده‌ها برای کودکان، علاوه بر انضباط، آزادی برای تجربه‌اندوزی، البته در سطحی منطقی و معقول، وجود دارد. از این رو کودک، آزادانه، به انتخاب هنجارها و ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی می‌پردازد و خود را برای زندگی آینده آماده می‌سازد. به عبارت دیگر بر محبت، از ارشاد و راهنمایی والدین خویش نیز بهره‌مند است و به مدد آنها، از انحرافات مصون می‌ماند، در این خانواده‌ها نه از آزادی سوءاستفاده می‌شود و نه آزادی به بند کشیده می‌شود.

پس می‌توان پرسید: برای رفع این تنگناها چه باید کرد؟

چه کنیم که این دو تربیت، این دو نوع تعلیم و این دو نوع خرده‌فرهنگ با هم بسازند؟ و تأثیر خیرخواهانه مدرسه، در برابر محیط تقویت شود؟ مخصوصاً اگر محیط، جنبه‌های منفی بسیاری داشته باشد و به اصطلاح به پالایش نیازمند باشد؟

می‌دانیم که اگر جامعه و مدرسه، در دو جهت مخالف هم حرکت کنند و اولیاء مدرسه، در تهیه برنامه‌های مدرسه، در تربیت معلمان، در انتخاب هدف‌های تربیتی، در اتخاذ روش‌های تعلیماتی و در تعیین مواد و مطالب درسی، احتیاجات جامعه را مورد توجه قرار ندهند، اگر معلمان در سازگاری اجتماعی به دانش‌آموزان کمک ننمایند و آنها را به میراث فرهنگی و ارزش و اهمیت آن، آشنا نسازند و جامعه نیز آموزش و تعلیم مدرسه‌ای را فقط مطالبی بداند که در چارچوب مدرسه ارزش دارد، جز آشفنگی و وضع روحی دانش‌آموختگان و نوبیدی و فارغ‌التحصیلان، نتیجه نداشته و جامعه را به فساد و تباهی دچار خواهد کرد. به نظر

می‌رسد، آنچه در این میان نقش اساسی و عمیق نقش بازی کند و حلاء موجود، میان این دو مرکز آدم‌سازی را پرکند دانشگاه است. دانشگاه می‌تواند با تزریق محصولات خود به مدرسه و جامعه که همان روشنفکران و تربیت‌یافتگان دانشمند ورزیده هستند و همراه اعمال خیرخواهانه و هدفدار روی آورده‌اند در تضعیف جنبه‌های منفی مدرسه که با جامعه سازگار نیست و در تضعیف جنبه‌های مخرب جامعه که مانع انجام مأموریت خیرخواهانه مدرسه است بکوشد، این دو قطب مهم انسان‌سازی را به هم نزدیک و حتی تا حد امکان مطبق سازد.

دانشگاه، نهاد عاقل و فاضل جامعه و نبض فعال و قلب تپنده کشور، خط‌دهنده افراد روشنفکر، و راهنمای سازندگان آینده یک جامعه و یک مملکت است. و محیط موفقی از بدما و بدی‌ها پاک می‌شود که در آن، ویژگی‌های رفتار خوب و پسندیده وجود داشته و روش‌های مطلوب تربیتی، نظراً و عملاً تبلیغ و تشویق شود. ولی ایجاد چنین محیطی را از کدام عامل و نیرو باید انتظار داشت؟ آیا غیر از دانشگاه مصدر و خاستگاهی برای این آمال و آرزوها وجود دارد؟ آیا اگر دانشگاه صالح باشد، جامعه به طرف رستگاری و فلاح می‌رود، یا مؤسسات و نهادهای دیگر؟ آیا اگر دانشگاه فاسد باشد، جامعه زودتر فاسد می‌شود یا مثلاً بازار و اداره‌جات؟ آیا عمل خوب یا بد یک دانشگاه برجسته‌تر به نظر می‌آید یا عمل یک پیشه‌ورها. علاوه مگر، در همین آینده بسیار نزدیک، بازاری و اداری و پیشه‌ور و کارگر دانشگاه ندیده، و مدرک دانشگاه اخذ نکرده می‌توانیم داشته باشیم؟ به نظر می‌رسد، روند حیات در جهان کنونی ایجاب می‌کند که به زودی حتی در خود ایران، اکثر مردم در تمام مشاغل، باید دارای مدرک دانشگاهی باشند؟ مگر در رشته عکاسی، نقاشی، رنگری، فرش‌بافی و هنرپیشگی و حتی اندام‌سازی همین امروز، در دانشگاه‌های ایران، مدرک لیسانس و فوق‌لیسانس نمی‌دهند؟ مگر به زودی، اگر زیاله پاک‌کن خانه‌ها، دایه‌های شیرده بچه‌ها، رفتگرهای کوچه‌ها، چغندر فروش‌های محله، سبزی‌فروشی‌های بازارچه‌ها، لاقط مدرک مهندسی، این کارها را نداشته باشند، خواهند توانست به این آسانی به کار خود مشغول باشند؟

به هر حال با ملاحظه این واقعیت مسلم این نسخه به دست می‌آید که در دنیای امروز برای اصلاح جامعه و پیشرفت آن، همه مشاغل، به تحصیل و مدرک دانشگاهی نیاز

دارند و اکثر کمبودها و نقائص جامعه به دست آنها مرتفع خواهد شد، البته مدرکی که جنبه معنوی و اصلاحی آن بر جنبه مادی اثر غلبه کند و علم به معانی واقعی و عملی آموخته شود.

پس جامعه‌ای، باید انتظار خوشبختی را داشته باشد و امیدوار به اصلاح باشد که دانشگاه آن، در کمین ضایع کردن ردایل، و ایجاد فضایل در آن باشد یا لاقل نیت‌اش این باشد که به توسعه پاکی، بکوشد، و بدی‌ها را در تنگنا قرار دهد، و این نیت را به همه افراد جامعه القاء کند و با روش علمی آنها را طوری تربیت و تعلیم دهد که انسان‌هایی کارآ، والا و شریف در جامعه به وجود آیند و آن را به سوی سعادت، شرافت و انسانیت سوق دهند، انسانیتی که مورد آرزوی همه افراد از نیک و بد می‌باشد.

به کسب غمزدگان، غمگسار باز آید	زمی خجسته زمانی که یار باز آید
بدان امید که آن شهسوار باز آید	به پیش خیل خیالش، کشیدم ابلق چشم
بدان هوس که بدین رهگذر باز آید	تسیم بر سر راهش، نشسته‌ام چون گرد
ز سر نگویم و سر خود، چه کار باز آید	اگر نه در خم جوگان او رود سمرمن
گمان مبر که بدان دل قرار باز آید	دلی که با سر زلفین او قراری داد
به شوق آن که، دگر نوبهار باز آید	چه جورها که کشیدند بلبلان از دی

نتیجه

مسلم است که تعلیم و تربیت رسالتی بسیار گران و هدفی بس مهم برعهده دارد و آن انتقال ارزش‌ها، هنجارها، مهارت‌ها، تجارب و عقاید، به نسل جدید است ولی اگر مدرسه در چارچوب محدود با روش یکنواخت خود به این عمل پردازد و از نظرات و روش‌های والدین کودک در خانه آگاه نباشد و زندگی اجتماعی آنها را به کناری نهد، نه تنها در کار خود موفق نمی‌شود بلکه نسل‌هایی سرگردان، بدبین و حتی کینه‌توز و مخالف به جامعه تحویل خواهد داد. حتی آنچه خواهد گفت و راهنمایی‌هایی که خواهد کرد فقط در همان آن به دانش‌آموز اثر خواهد کرد و بسا به محض خروج از مدرسه خنثی خواهد گردید. در مقایسه میان تربیت

مدرسه (تربیت عمدی) و محیط زندگی (تربیت غیر عمدی) به این نتیجه رسیدیم که اگر مدرسه از تحولات جامعه، آگاه نباشد و خود را با آن همراه نسازد اثر ویژه خود را از دست خواهد داد و نسل جدید را بر سر دوراهی، سرگردان خواهد کرد و به از خودباختگی و از خودبیگانگی دچار خواهد کرد. اگر مدرسه چیزی را تعلیم دهد که جامعه سال‌هاست پشت سر گذاشته و جامعه نیز از آن بگوید که مورد قبول و پسند مدرسه نیست، کشاکش و ستیزه روانی، بر نسل جوان مستولی خواهد گشت و نادانی و بدبختی فضای جامعه را آکنده خواهد نمود.

پیشنهاد کردیم برای این که، این تضاد و تفاوت، میان مدرسه و خانواده تا حدی تخفیف یابد و تحصیل کرده‌ها تا اندازه‌ای به واقعیت پیوندند، باید دانشگاه را در جامعه گسترش داد و مکان جامعه را به دست دانشگاهیان و دانشگاه‌دیده‌ها بسپرد.

اگر معلمین از دانشگاه فارغ‌التحصیل شوند، اگر پدر و مادر دانشگاه دیده باشند و اگر بازاریان و کارمندان اداره‌ها، اگر حتی فرش‌باف‌ها، شیرفروش‌ها و دایه‌های بچه‌ها مدرک دانشگاهی داشته باشند بسیاری از این تناقض‌ها از بین خواهند رفت و مدرسه و خانه و در نتیجه جامعه، با هم آشتی کرده و به هدف واقعی تعلیم و تربیت خواهند رسید. البته برای این کار، دانشگاهی پرمحتوا و به معنی واقعی و علمی لازم است تا این رسالت بزرگ انجام شود و جوانان از سرگردانی نجات یابند. این یک ضرورت تاریخی است که زندگی آینده جز استفاده از دانشگاه و دانشگاهیان راه دیگری ندارد.

منابع

- ۱- آگورن و نیم‌کیف، زمینه‌ی جامعه‌شناسی، ترجمه: دکتر امیرحسین آریان‌پور، تهران: شرکت کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۳.
- ۲- حلم سرشت و دل‌پیشه، اصول بهداشت جامعه، تبریز: از انتشارات کتابفروشی چهر، ۱۳۶۳.
- ۳- رهنما، آذر، مقدمات اصول آموزش و پرورش، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۱.
- ۴- شریعتمداری، علی، مقدمه روان‌شناسی، انتشارات علمی اصفهان، ۱۳۶۹.
- ۵- عسگریان، مصطفی، جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، تهران: انتشارات موسسه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۵۹.

- ۶- قرائی مقدم، امان‌الله، جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، تهران، انتشارات فروردین، ۱۳۵۳.
- ۷- کاظم‌زاده ایران شهر، حسین، مقدمه‌ای بر کتاب اصول اساسی فن تربیت، سویس، ژانویه ۱۹۵۱ میلادی.
- ۸- نیکران، محمود، کلیات فلسفه تعلیم و تربیت، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱.
- ۹- کوراکیوس سی - ویلیام، بزهکاری جوانان، ترجمه و تنظیم: صفر نجفی‌زند، تهران: انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۵۱.

